**اصول، جلسه 85: 17/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد تفصیلی بود که مرحوم شیخ انصاری رحمت الله علیه در باب استصحاب داده بودند بین مواردی که مقتضی بقاء احراز شده باشد، و مواردی که مقتضی بقاء احراز نشده باشد. فرموده بودند که استصحاب فقط در مواردی جاری می‌شود که مقتضی بقاء درش احراز شده باشد. مرحوم شهید صدر می‌فرمایند که عمدة استدلالی که، عمدة ادلة این تفصیل سه تا دلیل هست. دلیل اوّل را بحث کردیم، دلیل دوم بحث ارتکاز عقلایی بود. ارتکاز عقلایی هم دو تا تقریب برایش ذکر شده بود، یک تقریب این هست که، تقریب اوّلش را ذکر کردیم که ما حصلش این بود که ما اگر ارتکاز نباشیم نمی‌توانیم از مورد استصحاب به موارد دیگر تعدی کنیم. تعدی از مورد استصحاب به موارد دیگر مبتنی بر این هست که ما چون احتمال دارد، «ال»، «ال» عهد باشد. تعدی از مواردی که استصحاب درش تطبیق داده شده به سایر موارد مبتنی بر این هست که ما به ارتکاز توجه کنیم و ارتکاز هم چون مختص به شک در رافع است، موارد شک در مقتضی را شامل نمی‌شود، نمی‌توانیم ما موارد شک در مقتضی را هم مشمول ادلة استصحاب بگیریم. در پاسخ این مطلب ما عرض کردیم به این شکل پاسخ را عرض کردیم که آن ارتکاز سبب می‌شود «ال» لا تنقض الیقین بالشک را «ال» جنس بگیریم. ارتکاز منشأ نفی احتمال احدیت «ال» می‌شود، و این نفی احتمال احدیت «ال» وقتی منتفی شد خود آن جنس تعمیم ازش استفاده می‌شود. این یک پاسخ این مطلب. حالا شهید صدر یک مقداری متفاوت با این عرضی که ما داشتیم بیاناتی دارند که شاید روحش به همین مطلب برگردد.

یک جواب دومی هم ممکن است داده بشود، آن این است که این مطلب فقط در روایات، روایات صحیحة زراره و اینهایی که مورد دارند جاری می‌شود. این مبتنی بر این هست که ما مثلاً حدیث اربع مائة از جهت سندی یا از جهت دلالی، دلاتش را بر استصحاب نپذیریم. خب یک سری ادلة دیگری هم به این، به خصوص حدیث اربع مائة هم که هیچ موردی در موردش نبود و «ال» که بتواند «ال» عهد باشد در موردش نبود، این اگر ما، من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه را این تعبیر را، دلالتش را بر استصحاب پذیرفتیم، سندش را هم تام دانستیم، خب حالا ولو آن روایت اختصاص به شک در مقتضی داشته باشد، این روایت عام است، مثبتین هستند، با همدیگر تنافی‌ای ندارند و ما حدیث اربع مائة هم از جهت سند و هم از جهت دلالت تام دانستیم. البته شهید صدر و اینها چون حدیث اربع مائة را از جهت سندی تمام نمی‌دانستند، این است که وارد این جواب نشدند. خب این تقریب اوّل.

تقریب دوم این‌که حالا ما اگر اطلاق لفظی حدیث را هم بپذیریم و بگوییم این «ال»، «ال» جنس است باز آن ارتکاز باعث می‌شود که چون ارتکاز اختصاص دارد به موارد شک در مقتضی، دلیل را به طرف خودش منصرف می‌کند. چون اگر در مورد کلامی که از شارع صادر شده باشد، ارتکاز عقلایی باشد، دلیل انصراف پیدا می‌کند به آن ارتکاز عقلایی و محدود به حدود آن ارتکاز عقلایی خواهد شد. چون استصحاب ارتکازی است و ارتکاز مختص به فرض احراز مقتضی است. این تقریب دوم.

در جواب این تقریب دوم این تعبیری که مرحوم شهید صدر دارد را من می‌خوانم، یک قدری من خیلی روشن کلام شهید صدر را نفهمیدم. حالا عین عبارتش را می‌خوانم، تعبیر ایشان این هست بل جواب منع الصغری بمعنی ان ارتکازیة الاستصحاب و ان صحت ببعض المعانی لکنها لیست ارتکازاً مرکزا و واضحاً بحیث یصبح کالعهد و یجلب النظر و یصرف الکلام الیه و لا هو محدّد بشکل واضح و انما هو ارتکاز ذو مراتب باختلاف الموارد من ناحیة الشک و المقتضی او احرازه او غیر ذلک و لیس هنا تفاوت کبیر دفعی بین بعض مراتبه دون بعض فبما ان هذا الارتکاز ضعیف و تحدیده ایضا ضعیف فهو غیر قادر علی صرف الکلام الی مقدار مرتکز محدد.

این تعبیر ایشان هست. فبما ان هذا الارتکاز ضعیف و تحدیده ایضا ضعیف. خیلی مقصود شهید صدر را من نفهمیدم از این مطلب که به هر حال این‌که می‌خواهد بفرمایند. شاید مراد این باشد که، حالا این تحدیده ضعیف. حالا اصلش ضعیف هست خب مفهوم است، و ارتکاز قوی‌ای نیست و چون ارتکاز قوی‌ای نیست، این‌که دلیل شرع می‌خواهد همان ارتکاز را تأیید کند، در مقام تأیید ارتکاز هست آن خب خیلی روشن نیست. بنابراین باعث نمی‌شود که ظهور دلیل به خاطر اختصاص ارتکاز مختص به یک موارد خاصه‌ای بشود، به خاطر ضعف ارتکاز. خب ضعیف بودن ارتکاز را می‌شود فهمید، ولی تحدید ارتکاز ضعیف است، این یعنی چی؟ این را عرض کردم خیلی نمی‌فهمم. شاید مراد ایشان این جهت باشد، می‌خواهند بگویند که ارتکاز، عقلا در موردش، مواردی که مقتضی احراز شده باشد، یک کأنّ ارتکازشان بالفعل وجود دارد، ولی در مواردی که شک در مقتضی باشد، ارتکاز بالقوه وجود دارد، ولو بالفعل وجود ندارد. ولی به این معنا که اگر کسی در آن موارد حکم به استصحاب کند تخطئه‌اش نمی‌کند، ولو خودش به این نتیجه نرسیده که در موارد شک در مقتضی هم حکم یقین سابق را بار کند. ولی اگر کسی از حکم استصحابی را بار کند نمی‌گوید چرا، استنکار نمی‌کند، یا اینجور، یا نه تنها استنکار نمی‌کند، تحسین هم می‌کند. می‌گوید نه، چیز مناسبی است. می‌گوید ولو من هنوز به نتیجه نرسیدم، ولی شما که حالا به این نتیجه رسیدید عیب ندارد، خوب هم هست. ولو کأنّه به نحو، خودش به این نتیجه نرسیده، ولی اگر یک قانونگذار دیگری در موردش حکم را به نحو عام جعل کند، آن حکم را می‌پذیرد، تحسین می‌کند و امثال اینها. شاید مراد ایشان همین مطلب باشد. در واقع می‌خواهند بگویند ارتکازی باعث می‌شود دلیل مختص بشود که عقلا استنکار کنند. برای عقلا حکم در یک موردی اگر مستغرب باشد، غریب باشد امثال اینها، خب اینجا استغراب شمول حکم نسبت به یک مورد باعث می‌شود که حکم آن مورد را شامل نشود. یا اینجوری، یا جایی که به هر حال لا اقل بی‌تفاوت، تحسین بکند، اگر حکمی از طرف یک قانونگذاری باشد آن حکم را می‌پذیرد، زمینة پذیرش، نسبت به پذیرش آن حکم تمایل دارد، ولو تمایلش به نحوی نیست که بالفعل خودش حکم صادر کند، ولی تمایل به پذیرش یک همچین ارتکازی را دارد. شاید ایشان مرادشان این باشد. و مجموعاً به نظر می‌رسد مطلب همینجور است، این‌که ما بگوییم ناظر به این ارتکاز هست و می‌خواهد دقیقاً تأیید ارتکاز کند، اینجور نیست. ظهور دلیل در این‌که ناظر به تأیید ارتکاز باشد در حدی نیست که بتواند اختصاص پیدا کند به موارد شک در مقتضی. خب این هم دلیل دوم.

اما دلیل سوم که مرحوم شیخ انصاری به آن تکیه کرده، آن دلیل تأکید بر کلمة نقض هست، که مرحوم شهید صدر می‌فرماید که دو مقدمه دارد. مقدمة اوّل این است که اینجا نقض ولو به یقین نسبت داده شده، به حسب واقع، به متیقن نسبت داده می‌شود. این یک نکته.

نکتة دوم این‌که نقضی که به متیقن اسناد داده می‌شود فقط در جایی صحیح هست که مقتضی احراز شده باشد. و الا اسناد نقض به متیقن صحیح نیست. بعد ایشان وارد بحث مقدمة دوم می‌شوند. ابتداءً و بعد به مقدمة اوّل می‌پردازند. در مقدمة دوم می‌فرمایند که شیخ انصاری در اثبات این مقدمه فرمودند که نقض در مقابل ابرام است. معنای حقیقی نقض تنها در جایی هست که یک هیئت اتصالیه‌ای برای آن متیقن باشد و این هیئت اتصالیه قطع بشود. مثل مثلاً نفست الحبل، به معنای این‌که قطعتُ. و چون در اینجا چون یک هیئت اتصالیه‌ای برای متیقن نیست، و بین متیقن و مشکوک به همدیگر اینها متصل نیستند، اگر مشکوک حقیقةً. در اینجا حقیقةً نقض صدق نمی‌کند و استعمال مجازی هم متوقف بر یک علاقه‌ای هست و علاقه‌ای که مصحح استعمال نقض هست وجود مقتضی در استمرار حکم هست و همین باعث می‌شود که کأنّ ما بگوییم مقتضیٖ اینجا وجود مقتضیٖ و وجود مقتضیٰ فرض می‌کنیم، کأنّ متیقن و مشکوک به همدیگر چسبیده می‌شوند و اسناد نقض به این مناسبت صحیح و پسندیده هست. این تقریب مرحوم شیخ.

مرحوم شهید صدر می‌فرماید که نقض در مقابل ابرام هست، و تعبیر ایشان این هست که و الابرام مصدر ثان للبرم بمعنی الفتل ۱۴:۵۴ بل ابرام هو اجادة البرم و اِحکامه. و النقض یعنی حل البرم. ایشان می‌گویند که ما گاهی اوقات نقض را به خود آن هیئت برمیه نسبت می‌دهیم. می‌گوییم نقصت البرم الموجود فی الحبل ۱۵:۱۳. گاهی اوقات ما به آن شیءای که هیئت برمیه دارد به آن نسبت می‌دهیم، مثل می‌گوییم نقصت الحبل. چون حبل درش نخ‌هایی دارد که اینها به همدیگر پیوسته‌اند. نسب برمیه یعنی نسبت چیزهایی که نخ‌هایش تابیده شده و در هم تنیده است. هیئت برمیه یعنی هیئت شیء تابیده و در هم تنیده. این مراد هست. و آن که مصحح اسناد نقض هست هیئت اتصالیه نیست، هیئت برمیه است و این‌که مقتضی برای بقای شیء موجود باشد این باعث می‌شود که آن بقاء متصل بشود به حدوث و هیئت برمیه و به هم تنیدن و در هم تابیدن را درست نمی‌کند. بنابراین مصحح استعمال کلمة نقض نیست و نقض را تصحیح نمی‌کند. بعد ایشان یک مطلبی دارند می‌گویند ظاهراً نقض به معنای مطلق حل فتل نیست. بلکه معنایش حل به شدت هست. و نقض حبل معنایش این است که حل شدید حبل و استعمال مجازی‌اش، مجازا در مطلق رفع به کار می‌رود، حالا چه رفع هیئت برمیه باشد، اتصالیه باشد یا هر چیزی باشد، به اعتبار آن شدت و قوتی که در رفع هست و آن شدت در رفع آن علاقة بین معنای حقیقی نقض و معنای مجازی او هست. و این، خب این‌که حالا چطور ما نقض را شدید تلقی کنیم مناسبات مختلفی می‌تواند باعث باشد که این شدت را ما برای نقض تصویر کنیم. یک جهت این است که آن ممکن است آن مرفوع ما خیلی قوی باشد و مثل فرض کنید نقصت الحبل بالمکانٍ، در جایی که آن طناب چسبیده باشد به مکان و من به زحمت آن را از مکان جدا کنم، به دلیل شدت چسبیدگی به مکان این را نقصت الحبل تعبیر می‌کنیم، ولی به خلاف مثلاً نقصت الحجر من مکانه تعبیر نمی‌کنیم. یا این‌که به اعتبار این‌که ما می‌خواهیم بگوییم رفع کامل آن شیء. آن شیء کاملا از بین برود، مثل کما یقال نقص الشبهة فان الشبهة، که این مرفوع ما هست، اینها استحکامی ندارد بخواهد ازش مفهوم ضعف دیده می‌شود. ولی ما می‌گوییم نقصت الشبهة که بگوییم که آن شبهه را کاملاً برطرف کردیم و از بینش بردیم. و شاید مناسبت این‌که در مقام این‌که کلمة نقض به کار برده شده به این مناسبت هست که می‌خواهد بگوید که رفع ید از یقین به شک خیلی کار بدی هست و این خیلی، اصلاً فضاحت دارد و نباید این کار را انسان انجام بدهد و یک نکتة بلاغی هست که بخواهیم بگوییم که این رفع خیلی رفع ناجور و نامناسبی هست. خب این کلام مرحوم شهید صدر.

حالا در کلام مرحوم شهید صدر یکی دو تا نکته‌ای اوّل جزئی عرض بکنم. ایشان یک تعبیری دارد، تعبیر کرده الابرام مصدر ثان للبرم. حالا البته شهید صدر در ادامه یک توجیهی برای کلام مرحوم شیخ انصاری می‌کند و در مقام پاسخ برمی‌آید آن را من بعداً در موردش صحبت می‌کنم. اجازه بدهید اصل بحث ایشان را یک مقداری در موردش صحبت کنیم بعد در مورد آن ادامة فرمایش ایشان بعداً صحبت کنیم. ایشان تعبیر کرده الابرام مصدر ثان للبرم. خب این تعبیر مسامحه‌آمیزی است. برم ثلاثی مجرد است، ابرام مال اَبرم یُبرم است. مصدر ثان للبرم بمعنی الفسخ خیلی تعبیر خاصی است. بعد تعبیر کردند و الابرام هو اجادة البرم و اِحکامُه. یک اجادة البرم. من همچین چیزی در اجادة المتعلق ابرمة الابرام اجادة البرم و اِحکامه را ندیدم. آن که دیدم تعبیر می‌کنند که حالا من بعضی از چیزهای لغتی را بخوانم در مورد ابرام. ابرام اجادة البرم و احکامه هست. این من هیچ جا کلمة ابرام را به این معنا ندیدم. اصلاً متعلّق ابرام را هم برم قرار بدهم. ابرام را تعبیر ابرمة الامر احکمته. این عبارت کتاب. الابرام اِحکام الشیء. و ابرمة الامر احکمته. کتاب العین، جلد ۸، صفحة ۲۷۲، به این معنا. و برمت الحبل و ابرمته، المحیط، جلد ۱۰، صفحة ۲۴۳، برمة الامر و ابرمته احکمته، مخصص، جلد ۱۴، صفحة ۲۳۰. و این این شکلی دارد. من خلاصه این‌که ابرام به معنای اجادة البرم باشد این را من ندیدم. حالا قبل از این‌که.

یک قسمتی از ادامة فرمایش مرحوم آقای صدر را هم باز نقل کنم بد نیست. ایشان می‌گوید که و المتحصل. متحصل از تمام جمع‌بندی که می‌کنند بحث را، می‌گویند نظر شیخ انصاری اگر به این باشد که باید هیئت اتصالیه‌ای در، ؟؟؟ هیئت اتصالیه باشد اینجا ما می‌توانیم در مواردی که یقین را وقتی به معنای متیقن استعمال می‌کنیم در فرضی که مقتضی بقایش وجود باشد ما می‌توانیم هیئت اتصالیه را فرض بکنیم ولیکن هیئت اتصالیه در مقام به درد نمی‌خورد، چون نقض در مقابل ابرام هست و یک هیئت فصلیه را ما نیاز داریم. یعنی مجرد اتصال به معنای امتداد کفایت نمی‌کند. به هم تابیدن و تو در هم رفتن، امثال اینها، این مقدار نیاز دارد. و بعد ایشان می‌فرماید که صحیح این است که صحیح در مفهومش دو تا امر اخذ شده، یکی حل و آن هم حلّ اتصال و امتداد، قطع اتصال و امتداد نیست. از بین بردن آن تابیدگی و در هم تنیدگی اجزای شیء است. این در هم تنیدگی را وقتی از بین ببریم این می‌شود نقض. ثانیاً شدت و قوت. و از این جهت با کلمة حل فرق پیدا می‌کند و ایشان می‌فرماید به نظر من به خاطر همین هست که در لغت نقض را خلاف ابرام گرفتند نه خلاف برم گرفتند. لأن الابرام عبارة عن جودة البرم و اِحکامُه. اِحکامِه. بعد ایشان می‌فرماید که اینجا ما آن چیزی که در مقام کلمة نقض را مجازاً استعمال کردیم، به اعتبار آن عنصر، حفظ عنصر دومش است. و بنابراین با این بحث را ادامه می‌دهم. ولی در واقع می‌خواهند بگویند که استعمال کلمة نقض در مقام به اعتبار این هست که می‌خواهند بگویند که نقض یقین به شک خیلی امر ناپسندیده است و امر نادرستی هست که انسان نباید به این امر ناپسند دست بزند.

حالا من این‌که ایشان عرض کردم می‌فرماید ابرام به معنای جودة البرم و اِحکامه هست هیچ در لغت من پیدا نکردم. بعضی از کتاب‌های لغت اصلاً برم را به این معنا نیاوردند مثل کتاب العین، نیاوردند، فقط اَبْرَمَ را آوردند. ابرمت الامر احکمته را آوردند. بعضی‌ها هر دو را آوردند و هر دو هم به یک معنا گرفتند، مثل المحیط. برمت الحبل و ابرمته را ظاهرش این است که به یک معناست. المخصص برمت الامر و ابرمته احکمته. مخصص، جلد ۱۴، صفحة ۲۳۰. این‌که برمته و ابرمته معنایش فرق داشته باشد، ابرام به معنای احکام الجودة باشد، امثال اینها، هیچ من در کتاب لغت ندیدم. ولی این هم که ایشان می‌فرماید که نقض را خلاف ابرام دانستند نه خلاف برم، گمان می‌کنم نکته‌اش همین هست کأنّ در مفهوم نقض شدت و قوت خوابیده، نه، این هیچ به این جهت ظاهراً نیست. علت اصلی‌اش این است که ابرام شایع‌تر است اصلا. عرض کردم در بعضی کتاب‌های لغت اصلاً کلمة برم را برمته را به معنای زجرتُ و ناراحت شدن آوردند. ولی برمتُ را به معنای متعدی که با امر متعدی بشود، برمت الامر به معنای احکمته را در کتاب‌های لغت خیلی‌هایش نیاوردند و بعضی از کتاب‌های لغت هم مثلاً در لسان العرب، جلد ۱۲، صفحة ۴۴، از آن چاپ، حالا من این چاپش که مرتب ترتیب داده از این چاپ دارم می‌خوانم. می‌گوید ابرم الامر و برمه احکمه. و این ابرم. این اوّل هم ابرم را آورده. اوّل ابرم را آورده بعد برم را آورده. این شاید به همین جهت هست که استعمال شایع، استعمالی که بیشتر این کلمه استعمال می‌شود ابرم است. حالا یک نکته‌ای را در مورد ابرم عرض بکنم، این ابرم اینجوری که از کتاب‌های لغت استفاده می‌شود به معنای این‌که یک طناب را دو تکه کنند، بعد این دو تکة طناب را با همدیگر بتابانند یک طناب محکم‌تر ایجاد کنند. در فرهنگ ابجدی برم الحبل برماً را تعبیر کرده ریسمان را دو لا کرد و تابید، به این معنا. حالا من عبارت لسان العرب را می‌خوانم، می‌گوید ابرم الامر و برمه احکمه و الاصل فیه ابرام الفضل اذا کان ذا طاقین و ابرم الحبل اجاد سطله و قال ابو حنیفه ابرم الحبل جعله طاقین ثم فتل. اجاده‌ای که اینجا دارد اجاده به این معناست که چون دو تا، ما گاهی اوقات یک طناب معمولی داریم، گاهی اوقات این طناب را می‌آییم دو تکة طناب را به همدیگر می‌تابانیم، یک طناب محکم‌تر ایجاد می‌کنیم. قال ابو حنیفه ابرم الحبل جعله طاقین ثم فتل و المبرم و البریم الحبل الذی جمع بین مفتولین فتل حبلا واحداً و مثل ماء مصغن و صغین و که مشابه بر این به یک معنا هست و مثال‌های مختلفی را برای این‌که وزن مفعل و فعیل به یک معنا، و المبرم من السیاق المفتول الغدل ۳۰:۵۳ طاقین. که ازش این‌که بین ابرم و برم فرق باشد، فرق نیست. یک مقدار اجادة فتل در آن هست، ولی آن هم بین برم و ابرم فرق باشد. ابرم به معنای این‌که این طناب را، این طناب معمولی را با همدیگر کنار هم گذاشت یک طناب قوی‌تر و محکم‌تر ایجاد کرد. اما در مورد نقض این‌که به شدت باید یک شیءای حل بشود تا نقض صدق بشود، من این هیچ جایی همچین قرینه‌ای پیدا نکردم. بله آن نقض در مقابل ابرام هست، یعنی آن طناب قوی را باز کردن. یعنی باز کردن یک طناب قوی، ابرام آن شیءای که مبرم هست باید محکم باشد، مستحکم باشد. یک چیزی که یک مقداری طنابی تابیده باشد کافی نیست، باید یک شیء کاملاً محکم باشد تا آن را نقض. نقض افساد آن یک شیء محکم و قوی هست. ولی خود این افساد حتماً باید به شدت باشد امثال اینها، آن من هیچ عبارتی را پیدا نکردم. حالا یک سری از عبارت‌های آقایان را من اینجا یادداشت کردم حالا فردا آقایان ملاحظه بفرمایید، کلمة نقض در لغت ببینید به چه معناهایی هست، ما این را فردا ان‌شاءالله می‌خوانیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان